

*Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 2, Spring 2022, 131-154  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.32812.1965

## **A Critical Review on the Book** ***Historical Sociology of Iranian Dominance***

**Abdollah Sajedi\***

**Shoresh Ak\*\*, Nezamali Dehnavi\*\*\***

### **Abstract**

Historical sociology can be achieved as a method based on data and sequence of historical events, and historical sociology of domination as a social phenomenon can be designed and followed in different historical periods. This article has been presented with the aim of reviewing the book *Historical Sociology of Iranian Dominance*. Due to its features, this work, as innovative work in this field, deserves to be read. The present article has a critical review of this book in the form of the following axes: ambiguity in the title of the book, lack of correct and initial explanation of the issue of dominance, ambiguity in methodology, lack of coordination in method and text, ambiguity in the concept of historical sociology. After reflecting on the technical and editorial aspects of the work, the article concludes with the conclusion that the issue of “dominance” has been raised by the author as a historical issue and the author tries to use its sociological theories and methods. But this study shows that historical sociology is a sociological approach using historical information and data in different periods, or in other words, examines the trend of domination in different periods, not what is considered in this work as a historical approach with a sociological method.

**Keywords:** Historical Sociology, Dominance, Iranian Dominance, Iranian History.

\* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, (Corresponding Author)  
a\_sajedi@pnu.ac.ir

\*\* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, tawar1363@yahoo.com

\*\*\* Assistant Professor of Payame Noor University, Tehran, Iran, n\_dehnavi@pnu.ac.ir

Date received: 11-12-2021, Date of acceptance: 04-04-2022





## بررسی انتقادی جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان

عبدالله ساجدی\*

شورش اک\*\*، نظام‌علی دهنوی\*\*\*

### چکیده

جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان روشی مبتنی بر داده‌ها و سیر توالی روی داده‌های تاریخی قابل‌دستیابی است و جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری، به‌عنوان یک پدیده اجتماعی، قابل‌طرح و پی‌گیری در دوره‌های مختلف تاریخی است. این مقاله با هدف بررسی کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان ارائه شده است. اثر، به‌دلیل ویژگی‌هایی که دارد، به‌عنوان یک اثر دارای نوآوری در این زمینه شایسته بازخوانی است. نوشتار پیش‌رو مروری انتقادی بر این کتاب در قالب محورهای زیر دارد: ابهام‌زدایی در عنوان کتاب، عدم تبیین صحیح و اولیه مسئله سلطه‌پذیری، ابهام در روش‌شناسی، ناهماهنگی در روش و متن، و ابهام در مفهوم جامعه‌شناسی تاریخی. مقاله، پس از پرداختن به تأملاتی درباره جنبه فنی و ویرایشی اثر، با این جمع‌بندی به‌پایان می‌رسد که مسئله «سلطه‌پذیری» در نزد مؤلف به‌عنوان یک مسئله تاریخی مطرح شده است و نویسنده سعی دارد تا با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی آن را بررسی و تحلیل کند، اما این بررسی نشان می‌دهد که جامعه‌شناسی تاریخی رویکردی جامعه‌شناسانه با بهره‌گیری از اطلاعات و داده‌های تاریخی در دوره‌های مختلف است یا به‌عبارت بهتر، روندشدن سلطه‌پذیری در دوره‌های مختلف را

\* استادیار، گروه تاریخ، عضو هیئت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

a\_sajedi@pnu.ac.ir

\*\* استادیار، گروه جامعه‌شناسی، عضو هیئت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران،

tawar1363@yahoo.com

\*\*\* استادیار، گروه تاریخ، عضو هیئت علمی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، n\_dehnavi@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵



مورد بررسی قرار می‌دهد، نه آنچه مورد توجه این اثر تحت عنوان رویکرد تاریخی با روش جامعه‌شناسانه است.

**کلیدواژه‌ها:** جامعه‌شناسی تاریخی، سلطه‌پذیری، سلطه‌پذیری ایرانیان، تاریخ ایران.

## ۱. مقدمه

واژه سلطه در فرهنگ معین «قدرت» و «تسلط» معنی شده است (معین ۱۳۸۶: ۸۷۳). لذا سلطه‌گری، اعمال قدرت، چیرگی، و سلطه‌پذیری تحمل آن قدرت و تفوق است. بررسی تاریخی جوامع حاکی از آن است که زندگی بشر همواره به صورت جمعی و در قالب اجتماع بوده است و آرمان زندگی جمعی بدون وجود حکومت و حاکم سیاسی امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا هنگامی که مجموعه‌ای از موجودات متباین کنار یک‌دیگر قرار بگیرند، ناگزیر تضاد منافع و مصالح به وجود می‌آید و اگر حکومت و حاکمی بر آن‌ها نباشد تا این تعارض و تضاد را برطرف کند، هرج و مرج پدید خواهد آمد و هدف از زندگی جمعی محقق نخواهد شد. لذا ضروری است زندگی جمعی به واسطه سلطه حکومت و حاکم سیاسی سامان یابد (قاسمی ۱۳۹۳: ۲۶).

سلطه‌پذیری یک مسئله اجتماعی است و سلطه دربردارنده رابطه‌ای دوجانبه بین حکام و حکومت‌شوندگان است. حکمرانان فرمان‌هایی صادر می‌کنند، ادعای اقتدار مشروع، و به تبع آن انتظار اجرای آن‌ها را از طرف حکومت‌شوندگان دارند (بندیکس ۱۳۸۲: ۳۱۷). بنابراین، سلطه مفهومی ظریف‌تر و محدودتر از قدرت دارد، از این جهت که تمام کاربردهای قدرت سلطه به حساب نمی‌آیند، زیرا کافی نیست که صرفاً فرمان صادر شود، بلکه باید اجرایی شود تا بتوانیم از سلطه حقیقی سخن بگوییم. به عبارت دیگر، اجابت یا اطاعت در خود تعریف سلطه درونی شده است (پارکین ۱۳۸۴: ۱۰۵) و بر سلطه را اطاعتی می‌داند که مشتاقانه انجام می‌شود: «صرف واقعیت بیرونی فرمانی که اجرا می‌شود، برای دلالت بر سلطه به مفهوم مورد نظر ما کفایت نمی‌کند؛ نمی‌توان از معنای این امر چشم پوشید که آن فرمان به مثابه هنجاری معتبر پذیرفته می‌شود» (وبر ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

پذیرش سلطه، به معنای یک آسیب اجتماعی، یعنی سلطه از این نوع با هنجارهای رایج یک اجتماع مغایر است و با خود چاشنی اجبار و فشار دارد. اما اثبات این مسئله، به عنوان آسیب اجتماعی در بستر تاریخ ایران، به تلاش و مطالعه دقیق علمی نیاز دارد. لذا مقاله

حاضر در صدد است تا «روند سلطه‌پذیری ایرانیان را بر اساس کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان» به‌بوتۀ نقد بگذارد.

## ۲. معرفی

کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان نوشته ساسان طهماسبی کهیانی<sup>۱</sup> است که انتشارات جامعه‌شناسان و روش‌شناسان آن را در تاریخ ۱۳۹۷ چاپ کرد و در سال ۱۳۹۸ چاپ دوم آن هم منتشر شد. از نویسنده مقاله‌ای نیز در این باره، با عنوان «بررسی تحرک اجتماعی و شایسته‌سالاری در دوره صفوی (با تکیه بر نهاد وزارت)»، به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> هم‌چنین، نویسنده کتابی تحت عنوان تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی ایران از زوال ایلیخانان تا آغاز حکومت صفویان نگاشته است که بی‌ربط با موضوع مورد نظر نیست.<sup>۳</sup> نویسنده مقالاتی هم منتشر کرده است که تا حدودی در جهت و نزدیک به موضوع کتاب هستند: «مؤلفه‌ها و وحدت ملی ایران در عصر صفوی»،<sup>۴</sup> «تقدس و قدرت در دوره صفوی»،<sup>۵</sup> و «نقش سیاسی-اجتماعی سادات در دوره تیموری».<sup>۶</sup>

نویسنده ساختار پژوهش خود را بر یک مقدمه و نه فصل سامان داده است. در مقدمه به کلیاتی از روند تاریخی و نقش عوامل مختلف در روند سلطه‌پذیری ایرانیان پرداخته و به عبارتی، سخن آخر را در همین آغاز بیان کرده است.

فصل آغازین با بحث روش‌شناسی آغاز و دو رویکرد متفاوت را در خصوص جامعه‌شناسی تاریخی بیان می‌کند. سپس، تعریفی از سلطه ارائه می‌دهد و ماهیت سلطه‌پذیری ایرانیان را در ذیل «سلطه بیگانگان، سکوت در مقابل ظلم و استبداد و آثار و پی‌آمدهای سلطه‌پذیری» بیان می‌کند.

«جغرافیا و اقتصاد سیاسی» عنوانی است که به فصل دوم اختصاص داده است و ذیل آن به جغرافیا و نقش عوامل جغرافیایی در سلطه‌پذیری و نیز رابطه پایگاه اجتماعی، تحرک اجتماعی، و فقر با سلطه‌پذیری می‌پردازد.

در فصل سوم، نویسنده به فقدان سرمایه اجتماعی و ناکارآمدی دیوان‌سالاری می‌پردازد. تعریف سرمایه اجتماعی، ارزیابی سرمایه اجتماعی در ایران، موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، و ناکارآمدی دیوان‌سالاری مطالب کلیدی این فصل را در بر می‌گیرند.

«سیاست‌زدگی و انحطاط اخلاقی» عنوان فصل چهارم است که در آن به بحث سیاست‌زدگی، انحطاط اخلاقی با نشانه‌ها و مصداق‌های آن در تاریخ ایران، علل و عوامل انحطاط اخلاقی شامل فساد حکومت‌ها، تنش‌های مذهبی، بی‌ثباتی سیاسی، و ناامنی اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد.

در فصل پنجم، فقدان ارتش ملی و ترس از ناامنی به‌عنوان دو مورد از مهم‌ترین عوامل تداوم سلطه‌پذیری نزد ایرانیان مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

«ترس و تحقیر» عنوان فصل ششم است که خشونت، ترس، و تحقیر به‌عنوان عوامل تداوم سلطه‌پذیری تبیین و بررسی می‌شوند.

نویسنده، در فصل هفتم، به تسلط حکومت بر افکار عمومی می‌پردازد. تعریف افکار عمومی، دلایل تسلط دولت بر افکار عمومی، اهداف و پی‌آمدهای تسلط بر افکار عمومی مانند قدسی‌سازی قدرت، دشمن‌تراشی دینی، گناه‌کاردانستن مردم، و تبلیغ علیه حکومت پیشین از مهم‌ترین مسائلی هستند که از طرف نویسنده مورد ارزیابی و تفسیر قرار می‌گیرند.

فصل هشتم، تحت عنوان «ناامیدی و مهاجرت»، بحث ناامیدی و مهاجرت را به‌عنوان عوامل تأثیرگذار در سلطه‌پذیری در بر می‌گیرد. در نهایت، در فصل نهم، تقدیرگرایی و صوفی‌منشی به‌عنوان دو عامل مهم در سلطه‌پذیری ایرانیان و تداوم آن تفسیر و تعبیر می‌شوند.

### ۳. ارزیابی شکلی و فنی

کتاب با قطع وزیری و در ۲۷۶ صفحه به‌چاپ رسیده است. از نظر طرح جلد، صحافی، قطع، نوع، و اندازه قلم و صفحه‌آرایی، فهرست‌نویسی، و... مناسب است. درخصوص فهرست، اگر بین عناوین فرعی هر فصل با فصل‌های بعدی تناسب عددی وجود داشت، شکل و ظاهر فهرست‌نویسی منطقی و زیباتر به‌نظر می‌رسید. در پشت جلد کتاب، چنان‌که امروز رسم است، از معرفی اثر، نویسنده، و حوزه فعالیت‌های پژوهشی وی هیچ اطلاعاتی درج نشده است.

از نظر ویرایشی، در مواردی علائم سجاوندی و نگارشی اشتباه آورده شده‌اند یا به‌کار نرفته‌اند. غلط‌های املائی و تایپی زیاد به‌چشم نمی‌خورد، اما رعایت این موارد اندک هم می‌تواند شکل زیباتری به اثر ببخشد. در ادامه نمونه‌هایی از این موارد آورده می‌شود. رعایت نکردن فاصله و نیم‌فاصله (طهماسبی ۱۳۹۸: ۳۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۱).

«ه» به صورت «ه» آورده شده است، درحالی که در جاهای دیگر همان «ه» نگارش یافته است (همان: ۱۳). پیروی از شیوه نگارش یک‌سان در بعضی جاها از متن دیده نمی‌شود. کاربرد فاعل جمع و فعل مفرد یا بالعکس آمده است (همان: ۱۴). جملات گنگ و نامفهوم مانند «راه برای رستاخیز سیاسی ایران هموار شروع شد» (همان: ۱۹). رعایت نکردن علائم نگارشی «به عنوان، [ن] نمونه»، (همان: ۲۱). ایرانیان پیش از اسلام هیچ بیگانه‌ای [را] از کشور خود» (همان: ۲۲). «بر نفرت مردم افزود [افزوده] شد» (همان: ۲۶). «آن‌ها جدا یا جدا [خدا یا خدا] می‌گفتند» (همان: ۲۹). «و جرئت [جرأت] خروج نداشتند» (همان: ۲۹). «در خانه‌ها [ی] ما» (همان: ۳۴). «بالآخره [بالآخره] همه‌چیز» (همان: ۳۵). «ما رعیتیم [رعیتیم]» (همان: ۳۷). هم‌سان‌سازی در خصوص کلماتی مانند نزاع‌ها و بحثها [بحث‌ها] (همان: ۳۹)؛ «حوزه [حوزه] شبکه» (همان: ۷۳)؛ «رابطه [رابطه] مبادله، بازگوکننده [کننده] ویژه» (همان: ۷۴). «عادت به حکم‌رانی را [از] دست دادند» (همان: ۴۱). «غارت‌گری قبال [قبایل] ترک» (همان: ۵۷). «تاسیتوس استبداد [،] زندگی سیاسی و عمومی را» (همان: ۸۸). «مجلس مشاوره [مشاوره] حرم‌سرا» (همان: ۹۵). «شاه [،] ایرانی‌ها را عزل» (همان: ۹۹). «چون این دولت [،] تشیع را» (همان: ۱۰۹). «شرایط [،] زمانی بحرانی شد» (همان: ۱۳۹). «تاخت‌وسازهای [تازهای] (همان: ۱۵۹). «سیاسی کاشته [کاسته] شد» (همان: ۱۷۳). «موردانتقاد [قرار] گرفت» (همان: ۲۱۵). «جنگل نسب [نسبت] به احمدشاه» (همان: ۲۱۵). تکرار کلمات «علیه» (همان: ۱۵۵)؛ «تحلیل» (همان: ۲۴۴).

کتاب نقل قول‌های زیاد دارد و این تاحدودی سیمای ظاهری کتاب را به هم ریخته است (همان: ۲۶-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۳). نقل قول‌ها از نظر شکلی هم ایراد دارند. در خیلی از نقل قول‌ها گیومه نیامده است، در مواردی گیومه در نقل قول مستقیم بسته نشده است، یا مواردی دیده می‌شود که کلمه تکرار شده است (همان: ۹۷).

در حوزه منبع و مآخذشناسی، مهم‌ترین ویژگی کتاب برخورداری از تکرار و تنوع منبع، اعم از منابع دست‌اول و منابع تحقیقی، است. ارجاع در داخل متن به صورت پانویس است، اما در اولین ارجاع هم مشخصات کامل کتاب در پانویس نیامده است (همان: ۱۲، و...). در مواردی از منابعی استفاده شده که خود موجود است، اما به منابع دیگری ارجاع داده شده است؛ مانند آنچه در مورد وبر و لوکس آورده شده است (همان: ۱۵). البته، آثار مهم دیگری از نویسندگان مهم در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی نادیده گرفته شده است که در ادامه به بعضی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

بعضی سوگیری‌ها هم دیده می‌شود؛ از جمله این‌که در کل کتاب با وجود بهره‌گیری از اندیشه ایرانی و عناصر مختلف آن در تحلیل‌های گوناگون (تأکید بر نماینده خدا بودن، اندیشه فرّه ایزدی، یا دیوان‌سالاری متمرکز، و...) کم‌تر به آن‌ها ارجاع داده شده است. استفاده از اصطلاح حکومت ملی برای سلسله صفویه که بیش‌تر یک مفهوم جدید و مربوط به دوره مدرن است، اما با توجه به نگاه ویژه نویسنده به این دوره تحت عنوان «مفاهیم مدرن» گنجانده شده است (همان: ۱۹). مقایسه خلیفه دوم با مغول و ایلخانان که زیاد سنخیتی باهم ندارند و بیش‌تر ناشی از سوگیری درقبال این مسئله است. در یک مقایسه کاملاً نابرابر، خلیفه دوم را با مغول در یک کاسه می‌سنجد و در مورد رفتار آن‌ها صحبت می‌کند. بیان واقعیت‌های تاریخی باید بدون سوگیری و دخالت هرگونه باور یا عدم باور به ایدئولوژی یا ایده و باوری باشد (همان: ۱۸۹).

در پایان کتاب مفاهیم کلیدی آمده است. نمایه‌سازی براساس کلمات کلیدی صورت گرفته است. البته، در این‌جا منظور از مفاهیم کلیدی چیزی شبیه به فهرست اعلام است. هرچند متفاوت با آن است، نویسنده خواسته تا موارد کلیدی‌ای را که در بحث سلطه‌پذیری در کتاب به‌عنوان مسئله مطرح بوده‌اند، به‌صورت مفاهیم کلیدی ذکر کند تا دسترسی به آن‌ها سهل‌تر باشد. در این‌که این کار ارزنده و علمی است نمی‌توان تردید کرد، ولی می‌توان گفت که اگر فهرست اعلام و اماکن در پایان افزوده می‌شد، ارزش اثر دوچندان بود.

#### ۴. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

##### ۱,۴ عنوان

عنوان کتاب ادعا دارد که به جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان می‌پردازد. جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان یک شاخه از جامعه‌شناسی و رویکردی مبتنی بر داده‌ها و سیر توالی روی داده‌های تاریخی قابل‌دستیابی است. مسئله اصلی کتاب (سلطه‌پذیری) که در عنوان هم متجلی است، بیش‌تر یک پدیده اجتماعی است که محقق باید در جامعه‌شناسی تاریخی برای دستیابی و بررسی میزان معناداری آن در مسیر تاریخ و دوره‌ها و جوامع مختلف، با استفاده از بررسی روی داده‌های تاریخی، سعی در تبیین و تحلیل آن داشته باشد. در کتاب مدنظر، جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری صورت نگرفته است و عنوان کتاب با مباحث متن چندان هم‌خوانی ندارد و اگر به متن بپردازیم، متوجه این مسئله خواهیم شد که



هم‌چنان‌که خود نویسنده مدعی است (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۲) سلطه‌پذیری به‌عنوان مسئله‌ای تاریخی مطرح شده است. بنابراین، عنوان کتاب اگر بر روند تاریخی سلطه‌پذیری در ایران اختصاص می‌یافت، یعنی به تاریخ اجتماعی سلطه‌پذیری در ایران تغییر می‌یافت، بسیار پرمعناتر بود.

## ۲,۴ مقدمه

کتاب یک مقدمه اصلی دارد. هیچ‌کدام از فصل‌های کتاب مقدمه مستقل یا مدخلی برای ورود به بحث اصلی ندارند. نویسنده در مقدمه کتاب، به‌جای پرداختن به مسائل نظری و پیشینه کار خود، صرفاً به بیان کلیاتی از کار و درحقیقت نتیجه‌گیری کار خود پرداخته است. درحقیقت، مقدمه کتاب به‌جای نتیجه‌نشسته و اصول مقدمه‌نویسی رعایت نشده است. برای نمونه، متذکر می‌شود: «... که عوامل ذکرشده مهم‌ترین دلایل سلطه‌پذیری مردم ایران بودند و باعث شدند مردم قرن‌ها از حکومت‌هایی اطاعت کنند که مقبولیت یا مشروعیت نداشتند...» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۰).

از مباحثی که به‌شدت خلأ آن احساس می‌شود و نویسنده به‌جای این مقدمه می‌توانست به آن بپردازد یا در قالب کلیات، مفاهیم، یا پیشینه نظری مطرح کند، پرداختن کامل و صحیح به مفاهیم اساسی تحقیق و نیز استفاده از منابع و نظریه‌های اندیشمندان مطرح در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی است. نه به سلطه‌پذیری به‌عنوان یک کلان‌مسئله اجتماعی پرداخته شده و نه جامعه‌شناسی تاریخی به‌لحاظ پیشینه و اهمیت آن در نزد اندیشمندان و بزرگان این رشته مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده تنها اشاره به دو رویکرد داشته که در اولی به‌طور صحیح به‌عنوان یک پدیده اجتماعی با روند تاریخی و در دومی به‌عنوان یک مسئله تاریخی با استفاده از روش و نظریه‌های جامعه‌شناسی مطرح کرده است. حداقل، کتاب بیش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی اسکاچپول (skocpol) می‌توانست بسیار در این زمینه راه‌گشا باشد (اسکاچپول ۱۳۸۸). مطالعه روند تاریخ جامعه‌شناسی تاریخی می‌توانست روشن‌گر مسیر مؤلف در پرداختن به یک پدیده اجتماعی به‌کمک جامعه‌شناسی تاریخی باشد. دیدگاه کسانی مانند کارل مارکس (Karl Marx)، فردریش انگلس (Friedrich Engels)، ماکس وبر (Max Weber)، چارلز تیلی (Charles Tilly)، امانوئل والرشتاین (Immanuel Wallerstein)، رینهارد بندیکس (Reinhard Bendix)، آیزنشتات (Eisenstadt)، مارک بلوخ (Marc Bloch)، اسکاچپول، و... می‌توانست مورد استفاده و مفید باشند.

### ۳,۴ متن اصلی

مهم‌ترین عامل برای شکل‌گیری کار پژوهشی و علمی پدیدارشدن یک مسئله در ذهن پژوهش‌گر و پرداختن و تحلیل اولیه آن است. سلطه‌پذیری به‌عنوان یک مسئله اجتماعی مهم در ذهن محقق مطرح و به آن پرداخته شده است، اما آن‌چنان‌که نویسنده به آن پرداخته است به‌عنوان یک مسئله علمی و یک کار تحقیقی در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی جایگاه مطمئن و قابل‌اعتنایی نمی‌تواند داشته باشد. در بحث مقدمه هم به آن پرداختیم که جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری به‌عنوان یک مسئله اجتماعی قابل‌طرح است، اما ما با یک اثر تاریخی که روند سلطه‌پذیری را بررسی کرده است روبه‌رویم. در نگاه اول، ما با یک پدیده اجتماعی به‌نام سلطه‌پذیری مواجهیم و در این هیچ مناقشه‌ای نیست؛ این‌که می‌توان این مسئله را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی با روش جامعه‌شناسی تاریخی، یعنی با استفاده از اطلاعات و داده‌های تاریخی، در بستر تاریخ بررسی و تحلیل کرد. اما آن‌چه در این اثر و نزد نویسنده آن موردتوجه قرار نگرفته و شاید باور به آن وجود نداشته است اعتقاد به این مسئله به‌عنوان یک روند علمی در مسیر جامعه‌شناسی تاریخی است (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۲). البته، در همان صفحات آغازین، در گفته‌های نویسنده با یک تناقض مفهومی از مسئله سلطه‌پذیری مواجهیم؛ وقتی نویسنده در آغاز به‌درستی بیان می‌کند که «چون بسیاری از پدیده‌های اجتماعی ریشه‌های تاریخی دارند یا در گذشته نیز اتفاق افتادند، با بررسی تاریخی این پدیده‌ها، با سهولت بیشتری می‌توان به تحلیل آن پرداخت» (همان: ۱۱) و این را جامعه‌شناسی تاریخی نام می‌نهد. اما در صفحه بعد، وقتی می‌خواهد رویکرد خود را به موضوع نشان دهد و روش انجام کار خود را مشخص کند، دقیقاً برخلاف این نظر خود بیان می‌کند که در این پژوهش «مسئله سلطه‌پذیری به‌عنوان یک مسئله تاریخی با استفاده از نظریه‌ها و شیوه‌های پژوهشی جامعه‌شناسی بررسی خواهد شد» (همان: ۱۲).

قبل از هرچیز لازم بود که نویسنده کتاب، در مقدمه کار خود، مسئله سلطه‌پذیری را در جامعه ایران به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مطرح و در جریان تحقیق و بررسی خود دلایل کافی را برای اثبات آن ارائه می‌کرد. این درحالی است که سلطه‌پذیری یا هر مسئله اجتماعی دیگر، قبل از آن‌که یک مسئله تاریخی و قابل‌بررسی در روند تاریخی باشند، یک پدیده اجتماعی‌اند و البته با ریشه‌ها و روند تاریخی مختص به خود که باید در مقدمه کتاب تفسیر، اثبات، و به‌نوعی بیان مسئله می‌شد. بر این اساس، با استفاده از اطلاعات تاریخی، و

به عبارت بهتر «روندشدن مسئله سلطه‌پذیری» در طول تاریخ یا دوره‌های مختلف باید بررسی و تحلیل می‌شد، اما می‌بینیم که مسئله «سلطه‌پذیری» در نزد مؤلف به‌عنوان یک مسئله تاریخی مطرح شده است که، به‌گفته خود وی، نویسنده سعی دارد تا با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی آن را بررسی و تحلیل کند (همان). این نوع نگاه را تاحدی می‌توان نوعی تلاش ساختارگرایانه، مانند آنچه مارکسیست‌ها و بسیاری دیگر برای کاربست الگوهای نظری کلی در تاریخ ارائه کرده‌اند، قلمداد کرد (اسکاچپول ۱۳۸۸: ۵۰۷). باید یادآور شویم که در این‌گونه تعریف از جامعه‌شناسی تاریخی از مقایسه و تطبیق استفاده شده است تا جنبه خاص هر مورد را برجسته کنند. البته، مؤلف نه تنها موفق به پرداختن کامل به این راه‌برد خاص نشده است، بلکه در تعریف خود جامعه‌شناسی تاریخی هم به مشکل برخورد کرده است و تلقی نادرستی را از جامعه‌شناسی تاریخی ارائه کرده است. بنابراین، دستاوردهای اثر او نیز در هیچ‌کدام از راه‌بردهای قابل قبول در جامعه‌شناسی تاریخی نمی‌گنجد.

نویسنده جامعه‌شناسی تاریخی را دارای دو رویکرد می‌داند. اول، به‌عنوان یک پدیده اجتماعی که در بستر تاریخ قابل طرح و بررسی است و چنان‌که در بالا اشاره شد کاملاً صحیح و علمی است، برخلاف آنچه مؤلف نظر دارد. دوم، به‌عنوان یک مسئله تاریخی که با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسی بررسی و تحلیل می‌شود (همان: ۱۲)، همان‌که مدنظر نویسنده است. چنان‌که اهل تاریخ باور دارند، روی داده‌های تاریخی منحصربه‌فردند و نمی‌توان پدیده‌های تاریخی را، با توجه به این ویژگی، نظریه‌محور کرد (زرین‌کوب ۱۳۸۵: ۱۴، ۱۵، ۴۹) و آن‌ها را در تفسیرهای معنادار از الگوهای عام و کلان تاریخی سامان داد (اسکاچپول ۱۳۸۸: ۵۰۷). نه منطق الگوی واحد فراگیر و نه تحقیق معنادار درباره تفردهای پیچیده در جامعه‌شناسی تاریخی اولویت دارد، بلکه باور به نظم‌های علی، حداقل دامنۀ محدود، موردنظر است (همان: ۵۱۵). البته، نویسنده با رویکرد تاریخی به مسئله جامعه‌شناسی تاریخی نگرسته است و هیچ‌کدام از راه‌بردهای جامعه‌شناسی تاریخی را به‌صورت رسمی استفاده نکرده است. ذکر این نکته لازم است که نویسنده در شیوه اعلامی بررسی خود با استفاده از نظریه‌های جامعه‌شناسان، که تقلیل و تحدید مسئله تاریخی به یک نظریه خاص است، هم موفق نبوده و بررسی و تفسیری که مدنظر بوده، به‌درستی و در جهت راه‌برد مطرح‌شده نبوده است و به‌جز در چند مورد، که به دیدگاه‌های مارکس و ماکس وبر (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۵) اشاره دارد، از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی در

روند کار بهره نبرده است. برای مثال، وقتی در صفحه ۱۵ از دیدگاه وبر درباره سلطه صحبت می‌کند، باز ناقص به موضوع می‌پردازد و اشاره به دو نوع سلطه می‌کند: «سلطه بر اساس تجمع منافع و سلطه بر اساس آمریت» (همان) و از طرح انواع سلطه و اقتدار از دیدگاه وبر (ستتی، کاریزمایی، و عقلانی) غفلت می‌کند (وبر ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

وقتی از سلسله صفوی صحبت می‌شود، نویسنده چنین بیان می‌کند: «... شکل‌گیری سلسله صفویه که بار دیگر مرزهای ایران را تحت یک حکومت ملی ایرانی احیا کرد...» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۹). طرح حکومت ملی و به‌کاربردن مفاهیم مدرن (حکومت ملی) در دوره صفوی را باید با کمی احتیاط مطرح کرد. برخی رسمی و فراگیر شدن مذهب شیعه در ایران را عاملی اساسی در شکل‌گیری هویت ملی در عصر صفوی به‌شمار آورده‌اند که به یک‌پارچگی مردم ایران و در نتیجه توان‌مندی آنان را در برابر دشمنان سنی‌مذهب در پی داشت. در این رویکرد، مذهب شیعه عاملی برای وحدت‌بخشی به جامعه ایرانی و در عین حال ایجاد تمایز و تشخیص ایرانیان در برابر دشمنانش، به‌خصوص حکومت عثمانی، بود (بنگرید به گودرزی ۱۳۸۷: ۶۲-۶۳؛ هیتس ۱۳۶۱: ۱۴۵؛ جعفریان ۱۳۸۹: ۲۲۶-۲۲۸).

صفویان دولتی متمرکز در ایران را سامان دادند، اما توصیف آن‌ها به دولت ملی و دولت-ملت نامیدن سلطنت آن‌ها ناشی از بی‌احتیاطی در تاریخ‌نگاری و بی‌توجهی به نظریات دولت است. سلطنت صفوی را بر اساس تعریفی از «ارنست رنان» دولتی پیشاملی در ایران می‌توان نامید (بنگرید به آقاجری ۱۳۸۹: صفحات متعدد) که البته نقشی اساسی در تثبیت دولت ملی در آینده ایران داشت. می‌توان تکوین ملت و دولت-ملت در تاریخ ایران را به‌صورت پروسه‌ای چندمرحله‌ای در نظر آورد. بنابراین، تأسیس دولت صفوی در ایران را اگرچه یک نقطه عطف تاریخی در جهت ملت‌سازی می‌توان برشمرد، نمی‌توان موجد ملت‌سازی در ایران دانست. بعد از سده‌های میانه تاریخ ایران، دوره صفوی را می‌توان دوره «تاریخ جدید» ایران دانست و این دوران جدید با افت‌وخیزها و نوسان‌هایی تا مشروطیت ادامه یافت، اما تکوین ملت (ناسیون) به‌معنای جدید و ملت-دولت پدیده‌ای متعلق به دوران تاریخ معاصر، یعنی دوران مشروطیت به بعد، است (بنگرید به آقاجری ۱۳۸۹: صفحات متعدد).

در تحقیقات تاریخی، مسئله‌ای که خیلی باید به آن توجه شود نحوه برخورد با منابع است؛ به‌ویژه منابعی که توسط خارجیان به‌نگارش درآمده است. اطلاعاتی که نویسندگان و سفرنامه‌نویسان گاه ناقص یا هم‌راه با سوگیری نگاشته‌اند، توجه به ماهیت

نویسنده و خبر را بیش‌تر ضرورت می‌بخشد. در این اثر نیز، نقل‌قول‌های مکرر از سفرنامه‌نویسان خارجی آمده است، بدون این‌که کوچک‌ترین نقد و نظری به آن‌ها شده باشد؛ مطالبی که گاه بسیار اغراق‌گونه و به‌عمد با تحقیر همراه است. از شاردن چنین نقل می‌کند: «... آنان [ایرانیان] بر این باورند که ستم‌گری لازمه پادشاهی است...» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۳۲). البته، شاید همین دیدگاه‌ها در تلقی نویسنده هم بی‌تأثیر نبوده باشد، آن‌جا که در ادامه صحبت شاردن ذکر می‌کند: «تنها خواسته مردم این بود که فقط یک ظالم وجود داشته باشد» (همان).

در پایان فصل اول، نویسنده وقتی می‌خواهد از مباحث طرح‌شده نتیجه‌گیری کند سلطه‌پذیری را یکی از دلایل بقای ملت ایران نام می‌برد (همان: ۴۲-۴۳). این گفته بسیار جای تأمل دارد. ابزارهای تداوم همیشه مثبت‌اند. ابزارهای منفی مانند قدرت عریان فقط در زمان کوتاه قدرت‌گیری برای ایجاد امنیت و سرکوب تهدیدکنندگان امنیت می‌تواند مشروعیت‌زا باشد. همین قدرت در یک دوره طولانی می‌تواند مشروعیت‌زدا شود (بیتنام ۱۳۸۲: ۳۴-۳۶). پایداری مردم ایران به ابزارهای متعدد و تغییر و تحول حاصل از برخورد فرهنگ‌ها و گونه‌های مختلف انسانی و فرهنگی مدیون است. سلطه‌پذیری یک پدیده از قبل موجود نبوده است، بلکه معلول مجموعه عوامل گوناگون است که در یک روند تاریخی قابل بررسی است.

نکته دیگر، درخصوص علت تداوم تاریخی ایران، توجه نویسنده به مفهوم سلطه‌پذیری و نادیده گرفتن ضرورت حاکمیت و عقلانیت مترتب بر آن است. اگر به منابعی مانند سیاست‌نامه‌ها، نصیحت‌الملوک‌ها، و... نگاه بیندازیم این مهم را متوجه خواهیم شد که آن‌چه باعث تداوم شده ضرورت حاکمیت، عقلانیت، و ابزارهای مترتب بر آن هم‌چون اندیشه فرّه ایزدی، سنت ایرانی سلطنت، دیوان‌سالاری، دبیران ایرانی، و... است. باورنداشتن به این مسئله نویسنده را بر آن داشته که با تعجب تمام در بیان حکومت ارسلان‌شاه سلجوقی متذکر شود: «مردم وقتی او را آوردند و بر تخت نشاندند... باوجوداین‌که حاکم را سرنگون کرده بودند، نتوانستند حکومت را به‌دست بگیرند» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۴۱). این درحالی است که خود اشاره می‌کند چون از نژاد سلجوقی کسی شایسته حکومت باشد زنده نماند، ارسلان‌شاه را یافتند و او را که از نوادگان سلجوقی است حکومت دادند. بی‌توجهی به سنت ایرانی سلطنت، که با تمام جوانب مثبت و منفی آن و نقشی که در پایداری مردم و شاید تداوم سلطه حاکمان داشته است، نویسنده را دچار سردرگمی کرده است.

«جغرافیای ایران» عنوان بحثی است که نویسنده در آغاز فصل دوم مطرح کرده است (همان: ۴۵). نویسنده، بدون داشتن نگاه انتقادی به نقطه‌نظرها و دیدگاه‌های اندیشمندان، از ارسطو و باور او به نقش جغرافیا و تأثیر آن در فرهنگ یونان و غیر از آن یاد می‌کند. این‌که ارسطو فیلسوف بزرگی بوده است، در آن شکی نیست، اما این دلیل بر صحت و درستی تمام گفته‌ها و دیدگاه‌های او نیست. خودستایی (یونانی‌ستایی) و تحقیر دیگران آشکار است: «مردم سرزمین‌های سردسیر... بیش‌تر دلیر اما کم‌هوش و کم‌هنرنند... آسیایی‌ها هوشمندتر و هنرمندترند، یونانیان... از خصایص هر دو بهره دارند...». در ادامه، نویسنده تمام صحبت‌های ارسطو را در مورد ایران تأیید می‌کند: «تحلیل ارسطو در مورد کشورهای آسیایی، مانند ایران، صحت دارد» (همان).

نکته دیگر در همین باب تقلیل نقش عوامل مختلف به جغرافیا و تأیید جبر جغرافیایی مورد باور ارسطوست. عوامل جغرافیایی و محیطی نمی‌توانند بی‌تأثیر باشند. حوادث تاحدودی تحت تأثیر چگونگی محیط و موقعیت‌های جغرافیایی‌اند (اسلامی ندوشن ۱۳۷۶: ۲۴). برای مثال، اگر مهاجرت‌های بزرگ تاریخ را، که سرمنشأ تحولات عظیمی در سرنوشت بشری بوده‌اند، در نظر بگیریم، این مهم را متوجه خواهیم شد که منشأ بسیاری از آن‌ها عوامل طبیعی مانند شرایط آب‌وهوایی، سیل، زلزله، سرما، خشک‌سالی، و... بوده است. نویسنده در این خصوص تنها به نظریات ارسطو بسنده کرده است. از متأخران باورمند به جبر جغرافیایی، نقش عوامل محیطی در خلق شیوه‌های زیست و ویژگی‌های فرهنگی، و... جوامع بعد از ارسطو صحبتی به‌میان نیاورده است. می‌توانست منابع و نظریه‌های اندیشمندان دیگر این حوزه از جامعه‌شناسی تاریخی مانند مارکس، انگلس، ویتفوگل، و... را نیز به‌کار بندد و البته در کنار همه این موارد، با احتیاط بیش‌تر در مورد جبر جغرافیایی و باور ارسطو و قبول آن از جانب خود صحبت کند.

نویسنده از ناپایداری ثروت و پایگاه اجتماعی صحبت می‌کند (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۰). ضرورت داشت که از منابعی چون *جامعه‌شناسی سیاسی بشیریه* یا *دانش‌نامه سیاسی داریوش آشوری*، آثار کاتوزیان و نظریه استبداد ایرانی او، و... استفاده می‌کرد. این مسئله هم، مانند مسئله سلطه‌پذیری و خیلی از مفاهیم دیگر به‌کاررفته در جریان کار، نیازمند پردازش اولیه و فهم در چهارچوب ذهنی جامعه‌شناسانه بود.

در ادامه، نویسنده موضوعی تاریخی را مطرح می‌کند و متذکر می‌شود:

... چون بقای نسب در ایران منوط به حفظ ثروت و پایگاه اجتماعی است و فقط خاندان‌های بزرگ و اشراف ایرانی به حفظ نسب خود اهمیت می‌دادند. با ازبین‌رفتن اشراف ایرانی، اعراب بر ایران مسلط شدند که فاقد ثروت و نسب بودند (همان: ۵۳).

وقتی صحبت از تداوم سنت ایرانی است، بی‌تردید نقش طبقه اعیان و دهقانان ایرانی در کنار دیوان‌سالاران، دبیران، و وزیران برجسته قابل‌بررسی است و در اکثر منابع تاریخی بر آن‌ها تأکید شده است.

با وجود این که نویسنده یک مورخ است و خیزش‌های متعددی را علیه اعراب از ورود اسلام به ایران می‌تواند برشمارد، اما با کمال حیرت چنین می‌آورد: «فقدان خاندان‌های نجیب و ثروت‌مند یکی از عواملی بود که جلوی خیزش ایرانیان علیه اعراب را می‌گرفت» (همان). برخلاف این نظر نویسنده، ما شاهد مبارزه و خیزش‌های متعددی علیه سلطه اعراب بوده‌ایم؛ از ابومسلم خراسانی تا یعقوب لیث صفاری، جریان شعوبیه، و همه جریان‌های فرهنگی دیگر علیه سلطه اعراب فعالیت داشتند (بنگرید به اتینگهاوزن و گرابر ۱۳۷۸: ۲۹۷-۲۹۸؛ زرین‌کوب ۱۳۷۹: ۳۴۸-۳۸۳؛ مستوفی ۱۳۸۰: ۸۴۲-۸۴۹). در ادامه، نویسنده تأکید می‌کند که مردم از گرویدن به اشخاصی که فاقد نسب و پایگاه اجتماعی بودند خودداری می‌کردند (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۳). با وجود اشارات متعدد نویسنده به این دست مسائل، که خود اشاره به سنت ایرانی، فره ایزدی، و فره کیانی است، اما باز از آن‌ها غفلت می‌کند. از طرف دیگر، خود این مسئله با روند تاریخ ایران متناقض است؛ یعقوب لیث صفار روی‌گرفته بود (تاریخ سیستان ۱۳۶۶: ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷) که نه تنها توانست پایه‌گذار حکومتی به نام صفاریان شود، بلکه از پایگاه اجتماعی وسیعی در میان توده‌های مردم برخوردار بود (بنگرید به ابن‌اثیر ۱۳۷۱: ج ۱۸، ۵۰؛ ابن‌مسکویه ۱۳۷۶: ج ۶، ۴۰۱). در خصوص آل‌بویه نیز این مسئله صادق است. آل‌بویه نیز در ابتدا در خدمت ماکان بن کاکي به سپاهی‌گری اشتغال داشتند، اما پس از آن که به خدمت مرداویش زیاری درآمدند، توانستند ابتدا حکومت شهر کرج ابي‌دلف، سپس ری، و نواحی دیگر را صاحب شوند و پایه‌گذار حکومتی وسیع به نام آل‌بویه در تاریخ ایران شوند (ابن‌مسکویه ۱۳۷۶: ج ۵، ۳۵۴-۳۷۶).

نویسنده وقتی متذکر می‌شود که «با ازبین‌رفتن اشراف ایرانی، اعراب بر جامعه‌ای مسلط شدند که فاقد ثروت و نسب بود» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۳)، در دو صفحه بعد، در تناقض با همین صحبت خویش یادآور می‌شود که «سامانیان که از دهقانان صاحب‌نسب بودند در این زمینه مشکلی نداشتند» (همان: ۵۵). البته، این جا به درستی از سامانیان یاد می‌کند (بنگرید به گردیزی ۱۳۶۳: ۳۲۰-۳۲۲؛ طبری ۱۳۷۵: ج ۷، ۳۱۴۹). دهقانان و اعیان، به‌عنوان یک طبقه

صاحب‌نفوذ در تمام ایران، عامل مهم در تداوم و استمرار ویژگی‌های تاریخی ایران بوده‌اند. همه این موارد بالا نشان از بی‌اطلاعی از وضعیت جامعه ایران در مواجهه با سلطه و نفوذ اعراب در ایران است. تجدیدحیات سیاسی ایران در دوره طاهریان و ادامه آن در حکومت‌های بعد نمونه بارز از تلاش و خیزش ایرانیان در مقابل سلطه اعراب بوده است. در ادامه همین سخن، عدم موفقیت صفاریان را در برابر سامانیان تنها به نسب و پیشینه آن‌ها ربط می‌دهد. این امر تقلیل کامل نقش مجموعه‌ای از عوامل در عدم موفقیت صفاریان است که می‌توان مشروعیت دینی، مقابله با قدرت خلفا، تضاد منافع با طبقه دهقان و اعیان، و... را در این خصوص برشمرد (تاریخ سیستان ۱۳۶۶: ۲۰۳-۲۲۸-۲۳۲).

نویسنده، در مورد آل‌بویه، در مقایسه‌ای نادرست، وضعیت آل‌بویه را با صفاریان برابر می‌داند و یعقوب لیث صفار را با رکن‌الدوله دیلمی یکی می‌پندارد و متذکر می‌شود که چون هر دو اصل و نسبی نداشتند و تنها خود را به بهرام گور ساسانی منتسب می‌کردند نتیجه کار آن‌ها یکی است. بیش‌تر منابع تاریخی از ماهیت و عملکرد آل‌بویه به‌عنوان یکی از تجربه‌های موفق حکومت‌داری در ایران بعد از اسلام یاد می‌کنند (بنگرید به ابن‌مسکویه ۱۳۷۶؛ ابن‌اثیر ۱۳۷۱). هم‌چنین، این سلسله‌ها به‌لحاظ اصول و مبانی تشکیل حکومت، تداوم و استمرار، پایگاه اجتماعی وابسته، مشروعیت دینی، و... با هم‌دیگر متفاوت‌اند. حتی در ادامه یادآور می‌شود: «نتوانستند از قلمرو منسجمی برخوردار شوند. هرچند ظرفیت‌های نظامی قابل توجهی داشتند، یک امپراتوری تشکیل ندادند» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۵). باز رجوع به منابع این دوره نشان از گسترش و توسعه قلمرو آل‌بویه در بغداد و تمام قلمرو خلافت اسلامی است (بنگرید به شبانکاره‌ای ۱۳۸۱: ج ۲، ۹۱؛ صابی ۱۳۴۶: ۶۰). البته، در مورد لفظ امپراتوری هم مناقشه است. در خصوص تجربه‌های حکومتی در ایران کم‌تر می‌توان عنوان امپراتوری را به‌کار برد. نظام سیاسی ایرانی بیش‌تر مبتنی بر نظام شاهنشاهی، پادشاهی، امارت، و سلطنت بوده است تا امپراتوری.

نویسنده وقتی سلجوقیان را با آل‌بویه مقایسه می‌کند، می‌آورد: «با روی کار آمدن سلجوقیان، شرایط کاملاً تغییر کرد. سلجوقیان، به‌عنوان سرکردگان قبایل ترک غز، در میان اعضای قبیله خود صاحب نفوذ و احترام بودند» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۶). بدون شک، یکی از عوامل مشروعیت سلجوقیان آداب و سنت قبیله‌ای بود، ولی تحکیم روابط خانوادگی در میان خاندان آل‌بویه تجربه‌ای کم‌نظیر در تاریخ ایران از این دست است و به‌عنوان یکی از عوامل موفقیت آن‌ها نام برده می‌شود. احمد معزالدوله با داشتن سلطه مطلقه بر عراق خود



را گماشته برادر بزرگ‌ترش در شیراز یا ری می‌دانست (ابن‌مسکویه ۱۳۷۶: ج ۵، ۴۶۴، ج ۶، ۱۴۹-۱۵۰). ابن‌مسکویه می‌آورد که معزالدوله، هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید، به بختیار وصیت کرد: «از عمویت، رکن‌الدوله، پیروی کن و با او در مشکلات رای‌زنی کن. هم‌چنین، از پسر عمویت، عضدالدوله، زیرا که او از تو سال‌مندتر و سیاست‌مدارتر است» (همان: ج ۶، ۲۸۷).

نویسنده در ادامه می‌نویسد: «چون نادرشاه از خاندان پادشاه نبود محال بود که مردم ایران از دل‌وجان دوست‌دار او باشند» (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۹). باین‌که بارها از این دست نقل‌قول‌ها و تحلیل‌ها را نویسنده بیان می‌کند، در هیچ‌یک از آن‌ها به سنت ایرانی سلطنت و باور به آن در نزد ایرانیان، به‌عنوان یک دلیل موجه برای این کار آنان، نمی‌پردازد.

«تزلزل اصحاب ثروت و پایگاه اجتماعی در ایران» را نویسنده دارای نقشی بسیار مهم در امر سلطه‌پذیری ایرانیان قلمداد می‌کند (همان: ۶۰-۶۱)، اما مسائل متناقضی در این بحث مطرح می‌شود. در ادامه بحث، مسئله تحرک اجتماعی را مطرح می‌کند که خود مؤید همین مطلب است: «جامعه ایران از لحاظ قشربندی اجتماعی انعطاف‌پذیر بود و همواره از تحرک اجتماعی و گردش نخبگان برخوردار بوده است» (همان: ۶۱)؛ توضیح این‌که انعطاف‌پذیری جامعه ایران در سطح نخبگان جامعه یعنی هرم قدرت بوده است، آن‌هم نه براساس تغییرات قانونی و روال مسالمت‌آمیز انتقال قدرت، بلکه به‌شیوه خوشونت‌آمیز صورت گرفته است و این تحرک اجتماعی مدنظر نویسنده همه اقشار جامعه را شامل نمی‌شود (بنگرید به کاتوزیان ۱۳۸۰؛ شعبانی ۱۳۸۵). از سوی دیگر، وقتی صحبت از حرکت اقشار محروم و فقرا و امیدواری همیشگی آن‌ها برای رسیدن به قدرت و برچیدن فرادستان می‌کند، نویسنده در این‌جا هم دچار تناقض‌گویی است و به‌طور علنی، اعلام می‌کند که چون آل‌بویه و صفاریان اصل و نسبی نداشتند، نتوانستند به تجربه موفقی دست یابند، اما در این‌جا در بحث از تحرک اجتماعی بیان می‌کند که راه برای ترقی فرودستان (بدون اصل و نسب) در ایران هموار شد (طهماسبی ۱۳۹۸: ۵۵-۶۱)؛ هرچند از این نظر، تجربه صفاریان نمونه کاملاً استثنایی در تاریخ ایران است.

تناقض در گفته‌های نویسنده کتاب باز در نقل‌قولی از پولاک نمایان است:

در این کشور همای اقبال با چنان سرعت افسانه‌ای برسر مردم می‌نشیند و برمی‌خیزد که باورکردنی نیست. خانواده‌ای با چنان سرعتی رو به ترقی می‌گذارد، تمام مناصب کشوری و... را به‌خود تخصیص می‌دهد و لاجرم نجیب شمرده می‌شود (همان: ۶۳).

در چند صفحه قبل، فقدان خاندان‌های نجیب و ثروت‌مند را از عوامل مهم در جلوگیری از خیزش ایرانیان علیه اعراب می‌دانست (همان: ۵۳). در تعارض با همین گفته، از لرد کرزن (Lord Curzon) سخنی به میان می‌آورد که به نقش تحرک اجتماعی در سلطه‌پذیری مردم ایران اشاره دارد و آن را صحیح می‌پندارد: «به نظر من، علت عمده این سکوت تا اندازه‌ای آن است که ایران دموکرات‌ترین کشور جهان است. پستی نسب و رتبه به هیچ وجه کم‌ترین مانعی جهت احراز عالی‌ترین مقام نیست...» (همان: ۶۳).

نویسنده به فقر مطلق و نقش آن در سلطه‌پذیری اشاره دارد. به اشتباه، عدم شکل‌گیری مالکیت خصوصی را در ایجاد نوعی فقر پایدار در میان کشاورزان و روستائیان دخیل می‌داند و آن را عامل مهمی در سلطه‌پذیری ایرانیان قلمداد می‌کند. هرچند در بحث مالکیت خصوصی و شکل‌گیری یا عدم آن در ایران مناقشه بسیار است (کاتوزیان ۱۳۸۹: ۷)، اما اشاره به فقر مطلق، به عنوان یک عامل مهم و تأثیرگذار در سلطه‌پذیری ایرانیان به نظر قضاوت سخت‌گیرانه‌ای است و فقر مطلق تقریباً در ایران در بیش‌تر ادوار امری نسبی بوده است.

نویسنده، در فصل سوم، به بحث فقدان سرمایه اجتماعی و ناکارآمدی دیوان‌سالاری پرداخته است. مشخص نیست که چرا عنوان ناکارآمدی دیوان‌سالاری را در عنوان فصل با فقدان سرمایه اجتماعی به دنبال هم آورده است. آیا دیوان‌سالاری به تنهایی این نقش را ایفا کرده است یا نقش مؤثرتری از دیگر عوامل داشته است؟ محتوای فصل بیش‌تر به ارزیابی سرمایه اجتماعی در ایران و موانع شکل‌گیری آن پرداخته و به طور مشخص و روشن نقش دیوان‌سالاری تبیین نشده است (طهماسبی ۱۳۹۸: ۷۲-۱۰۴).

عنوان اول را به جای این‌که به تعریف سرمایه اجتماعی اختصاص دهد، بسیار کوتاه به مسئله‌ای تحت عنوان «فقدان سرمایه اجتماعی» اختصاص داده، سپس تعریف سرمایه اجتماعی را ارائه کرده است. در تعریف و توضیح مفهوم «سرمایه اجتماعی»، نویسنده علاوه بر نظریات پی‌یر بوردیو (Pierre Bourdieu)، که پرداختن به آن ضروری است، بهتر بود از دیدگاه‌های متفکرانی چون جیمز کلمن (James Kelman)، رابرت پاتنام (Robert D. Putnam) در این خصوص استفاده می‌کرد. در بیش‌تر موارد، برخلاف ادعای مؤلف مبنی بر استفاده از نظریه‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی، تنها به اشاره کوتاه و مختصر به یک مورد اکتفا شده است. هم‌چنین، می‌شد از منابعی چون کتاب سرمایه اجتماعی، اثر جان فیلد، استفاده کرد. در ادامه صحبت از سرمایه اجتماعی، مؤلف نمونه‌ها و مباحث تاریخی را

که تحت عنوان «سرمایه اجتماعی» تشریح کرده است، مفهوم چندبعدی سرمایه اجتماعی را صرفاً به مفهوم «اتحاد قومی و ملی» تنزل داده است (همان: ۷۳).

در مبحث موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی به مجموعه عواملی از اختلافات اجتماعی، طبقاتی، دینی، نژادی، قومی، قبیله‌ای، و اختلافات بین محله‌ها به‌منزله مهم‌ترین موانع شکل‌گیری سرمایه اجتماعی در ایران اشاره شده است (همان: ۸۵)، درحالی‌که در مبحث آغازین خود در این زمینه اشاره می‌کند که با افزایش دانش سیاسی مردم اهمیت سرمایه اجتماعی آشکارتر شد. در این نوشته‌ها هم باز نوعی تناقض وجود دارد. بحث آگاهی سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین عامل در عدم شکل‌گیری سرمایه اجتماعی به‌شمار می‌رود که متأسفانه نویسنده مجموعه عوامل دیگری را در آن دخیل می‌داند (همان: ۸۵).

سقوط هر سلسله‌ای به عوامل مختلف بستگی دارد. حکومتی اگر پایه‌های مشروعیتش لرزان شد، کم‌کم در سرایشی سقوط قرار می‌گیرد. نویسنده، وقتی عامل «اختلاف‌پراکنی» را یکی از دلایل تداوم سلطه‌پذیری می‌داند، به‌نقل از کروسینسکی، سقوط صفویه را به شهر قندهار و ناتوانی صفویان در ایجاد اختلاف بین افغان‌ها در آن شهر نسبت می‌دهد (همان: ۸۹). در ضمن، در خیلی از تحلیل‌ها و نقل‌قول‌های مستقیم، به‌ویژه از دوره مغول و صفوی، به گفته‌های سفرنامه‌نویسان اکتفا شده است. سعی نشده است که این روایت‌ها به‌کمک اسناد و منابع معتبر این دوره مورد‌ارزیابی قرار گیرند (برای مثال، بنگرید به همان: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ...). شاید کمی دقت و تیزبینی در منابع معتبر مؤلف را دچار این تناقض و تعارض مطلب نمی‌کرد که «زبان مغولی نتوانست به زبان رسمی و فراگیر ایران تبدیل شود؛ چون دوره سلطه مغول‌ها کوتاه بود و ایلخانان مغول قصد نداشتند زبان خود را بر مردم ایران تحمیل کنند» (همان: ۱۱۴). مغول، باتوجه‌به ناتوانی در کشورداری و نداشتن توان‌مندی فرهنگی، تحت‌تأثیر فرهنگ، زبان، و دیوان‌سالاری ایرانی قرار گرفت. به‌یقین، اگر مغول به‌لحاظ فرهنگی توان‌مندی لازم را داشت، یاسایی چنگیزی جای‌گزین سنت و آیین دینی و ایرانی می‌شد. نویسنده می‌آورد: «مطمئناً در صورتی که در این زمینه جدیت به‌خرج می‌دادند به‌نتیجه می‌رسیدند» (همان: ۱۱۴-۱۱۵). مغول با تمام تلاش و جدیت خود در همه زمینه‌ها سعی کرد، اما این فرهنگ، سنت، زبان، دین، و آیین ایرانی است که توانست فرهنگ مغولی را در خود مستحیل کند. متأسفانه، مؤلف این قضیه را نادیده گرفته است. یا در ادامه، به‌نقل از دلاواله، یکی از علت‌های رواج نیافتن زبان فارسی را در دوره مغول این‌گونه بیان می‌کند: «... معتقدند زبان فارسی زبانی بسیار ملایم و ظریف است و جز برای

خانم‌ها و اشعار لطیف شاعران مناسب نیست، ولی زبان ترکی مردانه‌تر و شایسته‌تر و در شأن مردان جنگی است...» (همان: ۱۱۵). این ادبیات بدون کوچک‌ترین نقدی از طرف نویسنده برای تبیین دیدگاه‌های خود استفاده شده است، درحالی‌که ما یکی از دلایل پایداری فرهنگ و سنت ایرانی را زبان فارسی می‌دانیم.

مسئله‌ای که بسیار جای تأمل دارد بررسی نشانه‌ها و مصداق‌های انحطاط اخلاقی ایرانیان براساس گزارش‌های ناظران ایرانی و اروپایی محدود به دو دوره تاریخی مغول و قاجار در نگاه مؤلف است که به‌نظر کار نادرستی است. نه‌تنها درخصوص این مسئله، بلکه در بیش‌تر قضاوت‌های تاریخی رجوع به یک دوره خاص و صدور یک حکم و تسری آن به همه دوره‌های تاریخی صحیح نیست. روی داده‌های تاریخی منحصر به فردند (زرین‌کوب ۱۳۸۵: ۱۴، ۱۵، ۴۹). در ادامه، با استناد به نوشته ویلیام هالینگبری (William Hollingbery)، دوره قاجار را اوج تباهی اخلاقی ایرانیان قلمداد می‌کند (طهماسبی ۱۳۹۸: ۱۲۳). این‌جا معلوم نیست منظور از این تباهی در میان کدام قشر جامعه قاجاری است. اگر منظور حاکمیت است، تسری آن به همه دوره قاجار و همه اقشار مردم کار درستی نیست. در ادامه، نویسنده می‌خواهد این تباهی اخلاقی را براساس دیدگاه نویسندگان ایرانی تأیید کند و از قول افضل‌الملک می‌آورد که در تمام عمرش بیش از چهار یا پنج صاحب‌منصب درست‌کار ندیده است (همان) و این قضاوت با عملکرد صاحب‌منصبان و تسری آن به مردم تلقی می‌شود که نادرست است.

تناقض در نوشته‌های نویسنده در اشاره به قدرت‌گیری یعقوب باز دیده می‌شود. این‌جا متذکر می‌شود: «قدرت‌گیری یعقوب نشان داد که ایرانیان در صورت برخورداری از خصایل جنگی می‌توانستند به سلطه عباسیان پایان دهند» (همان: ۱۵۲)، درحالی‌که در مباحث قبلی اشاره شد که نویسنده تأکید داشت چون یعقوب لیث از میان اقشار فقیر و بدون اصل و نسب برخاسته بود، تلاش او بی‌نتیجه ماند (همان: ۵۵).

مبحثی تحت عنوان «ترس از ناامنی» بخشی از فصل پنجم کتاب را به‌خود اختصاص داده است که به‌نظر با بخش اول فصل ششم تحت عنوان «ترس و تحقیر» هم‌پوشانی دارد (همان: ۱۵۶، ۱۶۵). هم‌چنین، در بحث ترس از ناامنی، بخشی از مطالب در رصد دوره‌های تاریخی برای تبیین سلطه‌پذیری ایرانیان به دوره بعد از اسلام بیش‌تر اختصاص پیدا کرده و به دوره قبل از اسلام تنها در یکی دو مورد (همان: ۱۵۷) به بحث «ترس از ناامنی» رجوع می‌شود.

در فصل هفتم، تسلط حکومت بر افکار عمومی در قالب یک بحث بسیار ساده و ابتدایی مطرح شده است. در بحث اهداف و پی‌آمدهای تسلط حکومت بر افکار عمومی، قدسی‌سازی قدرت، استفاده از اتهامات دینی و اخلاقی، و... به‌عنوان مهم‌ترین اهداف حکومت از سلطه بر افکار عمومی یاد کرده است. برخلاف تصور نویسنده، به‌نظر می‌رسد موارد یادشده وسیله تسلط بر افکار عمومی بوده‌اند، نه هدف. هدف همان سلطه‌گری است. از این ابزارها برای تحکیم سلطه استفاده شده است (همان: ۱۹۸).

نویسنده، در بحثی تحت عنوان «تبلیغ علیه حکومت پیشین»، اعراب را نخستین کسانی می‌داند که از این ابزار برای تحکیم سلطه استفاده کردند، اما مگر ساسانیان این مسئله را، درخصوص اشکانیان در قبل از اسلام، اجرا نکردند؟ (رجبی ۱۳۸۳: ۳۱).

مسئله اصلی کتاب سلطه‌پذیری است. نویسنده، با طرح بحث مهاجرت، از مهاجرت به یک پدیده تاریخی مؤثر در سلطه‌پذیری ایرانیان نام می‌برد، اما باید بدانیم که مهاجرت از تأثیرات سلطه است، نه از عوامل سلطه‌پذیری.

درنهایت، نویسنده در ابتدای کتاب نتوانسته است مسئله را خوب طرح کند و این ضعف در بیان مسئله بر تمام تاروپود کار مشاهده می‌شود؛ نه مشخص شد که یک کار جامعه‌شناسی تاریخی انجام داده است، نه بررسی یک مسئله تاریخی. همین سردرگمی در تمامی مباحث مطرح‌شده مشاهده می‌شود. این ضعف در مسئله‌پردازی درپایان هم توان جمع‌بندی و نتیجه‌گیری را از نویسنده گرفته و مسئله به همان صورت باز رها شده است. درآخر، به‌صورت جمع‌بندی نهایی، نقش و جایگاه عوامل و ابزارهای مؤثر و نتایج حاصل از آن‌ها به‌صورت یک مشخصه معقول درخصوص مسئله سلطه‌پذیری ایرانیان در دوره‌های مختلف تاریخی مشخص نشد. نویسنده، در پایان کار، می‌بایست حاصل کار خود را در پاسخ به مسئله ارائه راه‌بردهای ممکن را مشخص می‌کرد، اما نه تنها به‌صورت علمی دستاوردهای کلی کار ارائه نشده‌اند، بلکه محقق از نتیجه‌گیری و ارائه دستاوردهای خود در قالب یک طرح کلی و نهایی خودداری کرده است.

## ۵. نتیجه‌گیری و پیشنهاد

باوجود همه این مباحث، کتاب نقاط قوت بسیاری دارد:

- کتاب جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان نخستین کتابی است که در این حوزه به‌صورت مشخص به مسئله سلطه‌پذیری ایرانیان پرداخته است. هرچند در

لابه‌لای آثار جامعه‌شناسی، آثار تاریخی، یا کتبی که دربارهٔ خلیقات و منش ایرانی نگاشته شده‌اند اشاراتی پراکنده به این مسئله شده است، به‌طور مشخص و ویژه این کار یک نوآوری محسوب می‌شود. اگر ایراد هم داشته باشد، گام‌نهادن در مسیر تفسیر یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی و آسیب‌های جامعهٔ ایران طی دوران‌ها و ارائهٔ راه‌برد مشخص برای رهایی از آن به‌طور یقین سودمند و پرفایده است.

- کتاب کاملاً مستند و باتوجه‌به منابع دست‌اول هر دوره و در کنارش منابع تحقیقی به‌نگارش درآمده است. از امتیازهای بزرگ کتاب تنوع و تکثر منبع، به‌ویژه منابع مهم و دست‌اول، است، اما می‌توانست با استفاده از دیدگاه جامعه‌شناسان تاریخی بزرگ و منابع و آثار آن‌ها اثر را غنای بیش‌تری ببخشد.

- در تمام کتاب سعی شده است که به‌پیروی از اصول علمی، تحلیل‌ها به‌کمک منابع معتبر ارائه شوند. حتی گاهی این میزان از استنادها باعث نقل‌قول‌های پرتکرار و طولانی در متن شده است.

- کتاب از نظر غلط‌های املائی و تایپی، به‌جز چند مورد، از وضعیت خوبی برخوردار است. این نیز در جای خود مهم است و اهمیت دارد، اما کتاب به‌لحاظ روش‌شناسی، روش‌شناسی موضوعی ضعیف، و تعریف مشخصی در این باب ارائه نشده است. هم‌چنین، مفهوم کلیدی جامعه‌شناسی تاریخی و روند تاریخی آن، به‌عنوان یک شاخه از علم جامعه‌شناسی، به‌خوبی تفسیر نشده است. حتی رویکردی که مورد تعریف نویسنده است، رویکردی تاریخی است تا رویکردی جامعه‌شناسانه با استفاده از تبیین‌های تاریخی. البته، شاید به این دلیل باشد که نویسنده یک مورخ است تا یک جامعه‌شناس. بنابراین، کتاب بیش‌تر به بررسی تاریخی روند سلطه‌پذیری ایرانیان در دوره‌های تاریخی اختصاص دارد. این درحالی است که در جامعه‌شناسی تاریخی محقق برای تبیین یک پدیدهٔ اجتماعی در لابه‌لای اتفاق‌ها و روی‌دادهای تاریخی به‌دنبال مصداق می‌گردد تا به یک نظرگاه تاحدی فراگیر دست پیدا کند، با این استدلال که در بررسی‌های تاریخی این روندهای حداقلی محدود و منحصرند، نمی‌توانند خاصیت کلی و فراگیر پیدا کنند، و تنها در جامعه‌شناسی تاریخی است که می‌توان به این نظم‌های نسبتاً فراگیر دست یافت.

در پایان، ضمن تقدیر و تشکر از زحمات نویسنده در پرداختن به یکی از مسائل حائز اهمیت در بررسی مباحث مهم مرتبط با جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان، پیش‌نهاد می‌شود:

- فصلی به روش‌شناسی موضوعی اختصاص پیدا کند؛
- در بحث مبانی نظری، دیدگاه جامعه‌شناسان تاریخی بزرگ و سیر تاریخی جامعه‌شناسی تاریخی موردبازبینی و توجه قرار گیرد؛
- مفاهیم کلیدی در عنوان کتاب شامل جامعه‌شناسی تاریخی و پدیده سلطه‌پذیری به کمک منابع این حوزه تفسیر و تبیین شوند؛
- سلطه‌پذیری، به‌مانند یک مسئله اجتماعی، در دوره‌های مختلف ارزیابی و تبیین شود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ساسان طهماسبی کهبانی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور.
۲. مجله مطالعات تاریخ اسلام (۱۳۹۷)، ش ۳۷.
۳. نشر دانشگاه پیام نور.
۴. مجله تاریخ روایی (۱۳۹۵)، س ۱، ش ۱.
۵. مجله شیعه‌شناسی (۱۳۹۴)، ش ۵۱.
۶. مجله نامه انجمن، (۱۳۸۴)، ش ۱۵.

### کتاب‌نامه

- آقاجری، هاشم (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی، تهران: طرح نو.
- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
- ابن‌مسکویه، احمدبن علی (۱۳۷۶)، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی، تهران: توس و سروش.
- اتینگهاوزن، ریچارد و الگ گرابر (۱۳۷۸)، هنر و معماری اسلامی، تهران: سمت.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سیدهاشم آقاجری، تهران: مرکز.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶)، *ایران و تنهائیش*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بندیکس، رونالد (۱۳۸۲)، *سیمای ماکس وبر*، ترجمه محمود رامبد، تهران: هرمس.
- بیتهم، دیوید (۱۳۸۲)، *مشروع‌سازی قدرت*، ترجمه محمد عابدی اردکانی، یزد: دانشگاه یزد.
- پارکین، فرانک (۱۳۸۴)، *ماکس وبر*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: ققنوس.
- تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: پدیده خاور.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹)، *صفویه در عصر دین، فرهنگ، و سیاست*، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۳)، *تاریخ ایران در دوره سلوکیان و اشکانیان*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۸۱)، *مجمع‌الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵)، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: قومس.
- صابی، هلال‌بن محسن (۱۳۴۶)، *رسوم دارالخلافه*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری: الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طهماسبی کیهانی، ساسان (۱۳۹۸)، *جامعه‌شناسی تاریخی سلطه‌پذیری ایرانیان*، تهران: جامعه‌شناسان و روش‌شناسان.
- قاسمی، محمد (۱۳۹۳)، «ارزیابی رضایت شهروندان در توجیه حکومت»، *دوفصل‌نامه معرفت سیاسی*، س ۶، ش ۲.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی در ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *زین‌الخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷)، «کارکرد هویت‌بخش مذهب شیعه در دوره صفوی»، *مجله مطالعات ملی*، ش ۳۶.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۰)، *ظفرنامه*، تصحیح مهدی مدائنی و دیگران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- معین، محمد (۱۳۸۶)، *فرهنگ معین*، ج ۱، تهران: ادنا.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد، و مصطفی عمادزاده، تهران: مولی.
- هیئتس، والتر (۱۳۶۱)، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران: خوارزمی.